

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مطالعات فقه سیاسی

دوفصلنامه علمی - تخصصی
سال اول، شماره اول، بهار و تابستان ۱۴۰۰



صاحب امتیاز: مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام
مدیر مسئول: آیت الله محمد جواد فاضل لنکرانی
سردبیر: سید جواد حسینی خواه



هیئت تحریریه (به ترتیب حروف الفبا):

- ◆ حسین ارجینی (عضو هیأت علمی دانشگاه معارف اسلامی، دکتری علوم سیاسی)
- ◆ علیرضا اسلامیان (مدرس خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم)
- ◆ سیدسجاد ایزدهی (مدرس خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم)
- ◆ سید جواد حسینی خواه (مدرس سطوح عالی حوزه علمیه قم، دکتری فقه روابط بین الملل)
- ◆ قاسم شبان نیا (عضو هیأت علمی مؤسسه امام خمینی علیه السلام، دکتری علوم سیاسی)
- ◆ مجتبی عبدخدایی (عضو هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبائی، دکتری روابط بین الملل)
- ◆ عباس کعبی (مدرس خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم)
- ◆ احمد مبلغی (مدرس خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم)
- ◆ محمد قاسمی (مدرس سطوح عالی حوزه علمیه قم، دکتری فلسفه سیاسی)

دبیر اجرایی: محمدحسن استاد میرزا

طراح جلد: حمیدرضا پورحسین

مترجمان: ابراهیم حسن (عربی) - جاوید اکبری (انگلیسی)

دبیر تحریریه: محمد قاسمی

ویراستار: یحیی امینی

صفحه آرا: محسن شریفی

مجوز انتشار نشریه غیربرخط **مطالعات فقه سیاست** در زمینه علوم سیاسی (تخصصی) به زبان فارسی و ترتیب انتشار دوفصلنامه به نام مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام در تاریخ ۱۴۰۰/۲/۲۰ به شماره ثبت ۸۷۸۲۶ از سوی معاون امور مطبوعاتی و اطلاع رسانی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی صادر گردید.

نشانی: قم، میدان معلم، مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام، معاونت پژوهش، دفتر دوفصلنامه مطالعات فقه سیاست

تلفن: ۰۲۵ - ۳۷۷۴۹۴۹۴ - ۰۲۵ - دورنگار: ۰۲۵ - ۳۷۷۳۰۵۸۸

قیمت: ۳۰۰۰۰۰ ریال





**A Recourse to Absoluteness
in the Predicate of Jurisprudential Arguments;
Case Study of the Governance of the Jurist**

Muhammad 'Ashāyirī Monfared¹

Abstract

In most of the examples given by the legal theorists and jurists making recourse to *iṭlāq* (lit. absoluteness), the word *muṭlaq* (absolute) is there in the subject area of the religious proposition. But when the jurist encounters arguments in different chapters of jurisprudence, he realizes that in some of them, the term *muṭlaq* is located in the predicate area of the proposition. Martyr al-Sayyid Mohammad Baqir al-Sadr has challenged the reliance on a predicate in examining the concept of *shart* (condition). In addition, in some areas of jurisprudence, he has insisted on this concept. On the other hand, the arguments that Mohaqiq Naraqī first put together and presented to establish the guardianship and public representation of the jurists often refer to Naraqī's claim with the absoluteness of the predicate. In order to solve this theoretical problem in the principles of jurisprudence, the present article has examined the problem of absoluteness in legal theories and has come to the conclusion that there is no obstacle to relying on the absoluteness of the predicate. Then, this theoretical finding has been applied to the arguments of the general guardianship of the jurists.

Keywords: absoluteness, predicate, subject, predicate generality, *Wilayat-e-Faqih*, preliminaries of wisdom, general representation.

□

1. Assistant professor, al-Mustafa International University and member of Jurisprudence and Law Association of the Islamic Seminary of Qom. Email: (M.ashaery@gmail.com)

تمسک به اطلاق در محمول ادله فقهی؛ مطالعه موردی ادله ولایت فقیه

محمد عشایری منفرد^۱

چکیده

در عموم مثال‌هایی که اصولیان و فقیهان برای تمسک به اطلاق بیان می‌کنند، لفظ مطلق در ناحیه موضوع گزاره شرعی قرار دارد؛ اما وقتی فقیه در ابواب مختلف فقه با ادله مواجه می‌شود، متوجه می‌شود که در برخی از آنها، لفظ مطلق در ناحیه محمول گزاره قرار گرفته است. شهید سید محمدباقر صدر تمسک به اطلاق محمولی را در بررسی و طرح مفهوم شرط، با چالش مواجه کرده است. افزون بر آن، در برخی فروع فقهی نیز بر این دیدگاه پافشاری کرده است. از سوی دیگر، ادله‌ای که نخستین بار محقق نراقی با قرار دادن آنها در کنار یکدیگر، ولایت و نیابت عامه فقیهان را استظهار کرد، غالباً با اطلاق محمولی بر مدعای نراقی^{علیه السلام} دلالت می‌کنند. مقاله حاضر برای حل این مسئله اصولی، ابتدا با بررسی اصولی مسئله اطلاق به این نتیجه رسیده است که تمسک به اطلاق محمولی هیچ مانعی ندارد؛ سپس این یافته اصولی را بر ادله ولایت عامه فقیهان تطبیق کرده است. واژگان کلیدی: اطلاق، محمول، موضوع، اطلاق محمولی، ولایت فقیه، مقدمات حکمت، نیابت عامه.

۱. استادیار جامعه المصطفی العالمیه و عضو انجمن فقه و حقوق حوزه علمیه قم؛ M.ashaiery@gmail.com



مقدمه

در منطق فهم ادله نقلی، دو گروه از الفاظ، دلالت بر معنای عموم را بر عهده دارند: یکی، الفاظی همانند «کل» که برای معنای عموم وضع شده‌اند که از این جهت به اقتضای وضع‌شان و بدون کمک قرینه اقتضای دلالت بر معنای عموم را دارند و دیگری، الفاظی مانند اسم جنس که برای معنای عموم وضع نشده‌اند و دلالت آنها بر معنای عموم، صرفاً با کمک قراین خاص یا قراین عام (مقدمات حکمت) امکان‌پذیر است. دسته اول به الفاظ عموم، و دسته دوم به الفاظ مطلق شهره هستند.

تا قرن یازدهم تصور مشهور اصولیان این بود که دلالت الفاظ مطلق بر معنای عموم، یک دلالت وضعی است. نخستین بار سلطان العلماء (متوفای ۱۰۶۴ق) این باور را ابطال کرد؛ اما باز هم تا اواخر قرن دوازدهم اصراری بر ضابطه‌مند کردن «دلالت الفاظ مطلق بر معنای عموم و شمول» وجود نداشت. در دو سده اخیر با تلاش‌های کسانی چون محقق نراقی (متوفای ۱۲۰۹ق) و شیخ اعظم انصاری (متوفای ۱۲۸۱ق)، محقق خراسانی (متوفای ۱۳۲۹ق) این دیدگاه مطرح شد که هر لفظ مطلق، اگر مقدمات حکمت را، به‌مثابه یک بسته کامل از قرین عام، در کنار خود داشته باشد، بی‌نیاز از هیچ قرینه خاصی باید بر معنای عموم حمل شود. این ضابطه‌یابی هرچند پدیده تأثیرگذاری بود که موجب گره‌گشایی از مشکلات فقهی زیادی می‌شد، ولی درعین حال فقیهان و اصولیان دیگری هم بوده و هستند که هنوز به این ضابطه روی خوش نشان نمی‌دهند و معتقدند برای حمل الفاظ مطلق بر معنای عموم، ضابطه مقدمات حکمت کافی نیست و همواره باید قرینه خاصی از قبیل تناسب حکم و موضوع وجود داشته باشد (حائری ۱۴۱۸ق، ص ۲۳۵ و طاهری ۱۳۸۲ش، ج ۱، ص ۵۰۹ و ۵۱۰).

گزاره ارائه شده در یک دلیل فقهی دربر دارنده حکم و موضوع است. لفظ مطلق، همان‌طور که در ناحیه موضوع گزاره به کار می‌رود، در ناحیه حکم گزاره نیز به کار می‌رود. برای مثال، وقتی گفته می‌شود «العالم مفید»، کلمه «العالم» در ناحیه موضوع به کار رفته است؛ اما وقتی گفته می‌شود «الشیخ عالم»، کلمه «عالم» در ناحیه حکم (محمول) به کار رفته است. اصولیانی که در دانش اصول، ضابطه مقدمات حکمت را برای حمل الفاظ مطلق بر معنای عموم کافی دانسته‌اند، بین اسم جنس به کار رفته در ناحیه موضوع یا اسم جنس به کار رفته در ناحیه حکم (محمول) فرق روشنی نگذاشته‌اند.



اما در روزگار معاصر درباره اطلاق محمولی، دو مشکل پدیدار شده است: مشکل نخست این است که در پاره‌ای آثار فقهی درباره انعقاد اطلاق برای اسم جنس به‌کار رفته در ناحیه محمول، تردیدهایی روا شده است. برخی فقیهان در استنباطات فقهی خود لفظ مطلق را که در ناحیه موضوع دلیل نقلی به کار رفته باشد، بدون هیچ تردیدی بر معنای عموم حمل می‌کنند؛ اما درباره لفظ مطلق که در ناحیه محمول به کار رفته، تردید می‌کنند که آیا می‌توان به‌وسیله ضابطه مقدمات حکمت، اسم جنس به‌کار رفته در ناحیه محمول را بر معنای عموم حمل کرد؟ به عبارت دیگر، وقتی به عبارت «العالم مفید» برسند، کلمه «العالم» را با کمک مقدمات حکمت بر معنای عموم حمل می‌کنند و چنین برداشت می‌کنند که همه عالمان مفید هستند؛ اما در وقت مواجهه با گزاره «الشیخ عالم» شک می‌کنند که آیا می‌توان به مدد مقدمات حکمت، لفظ عالم را بر معنای عموم حمل کرد و چنین برداشت کرد که شیخ عالم به همه علوم است؟ مشکل دوم این است که اگر اطلاق محمولی به‌وسیله قرینه مقدمات حکمت یا قرینه خاص دیگری اثبات شد، اما با یک اطلاق موضوعی تعارض یافت، چاره این تعارض چیست؟ فقیهان در لابه‌لای استنباط برخی احکام فقهی، این مسئله را تبیین و دیدگاه خود را درباره آن مطرح کرده‌اند؛ اما روشن است، سنخ و تبار مسئله، اصولی است، با این حال در آثار اصولی، به آن پرداخته نشده است. مقاله حاضر این مسئله را با تکیه بر روش‌های تحلیلی دانش اصول و با استفاده از منابع زبانی به‌ویژه منابع علم اصول و علم فقه در سه بخش سامان داده است: در بخش نخست برای روشن شدن رویکرد فقیهان و اهمیت مسئله، به برخی فروع فقهی که در آنها استنباط حکم شرعی منوط به حل همین مسئله اصولی است، اشاره‌ای گذرا می‌شود. در بخش دوم با نقد دیدگاه‌های موجود، دیدگاه مختار به دست می‌آید و در بخش سوم یافته این تحقیق بر روی ادله ولایت فقیه تطبیق خواهد شد.

۱. کاربردهای فقهی این فرع اصولی

اینکه الفاظ مطلق محمولی نیز مانند الفاظ مطلق موضوعی، به کمک مقدمات حکمت و بدون تکیه بر هیچ قرینه خاص دیگری، بر معنای عموم حمل بشوند، یک پیش‌فرض اصولی است که در استنباط فروع متعددی از دانش فقه کاربرد دارد. یکی از این فروع، فرع مطهر بودن آب مطلق است. در آیه ﴿وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا﴾ (الفرقان: ۴۸) و آیه ﴿وَيَنْزِلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيَطَهِّرْكُمْ بِهِ﴾ (الانفال: ۱۱) آمده است که آب می‌تواند تطهیر بکند، اما حذف متعلق



تطهیر، موجب این تردید شده است که کلمه «طهور» در آیه اول و کلمه «یطهرکم» در آیه دوم، تطهیر از نجاسات تشریحی را نیز دربر می‌گیرد یا صرفاً تطهیر از ناپاکی‌های واقعی را شامل می‌شوند؟

محقق خوئی در ابتدا این نکته را مطرح کرده است که اصلاً شاید منظور از طهور و تطهیر در این آیات، پاک کردن نجاست‌های تشریحی (طهارت از حدث) نباشد، بلکه پاک کردن بدن یا لباس از آلودگی‌های واقعی باشد (خوئی، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۹). هرچند در ادامه تلاش کرده تا تطهیر از قذارت جنابت را نیز به آلودگی‌های واقعی ملحق کرده و امکان تطهیر آنها به وسیله‌ی آب را اثبات کند (همان، ص ۱۰). شایان ذکر است که در تحلیل محقق خوئی مانع از تمسک به اطلاق آیه، قرینه تفسیری است که مانع از انعقاد اطلاق شده و هیچ اشاره‌ای نشده است به اینکه آیا انعقاد اطلاق در عقد الحمل گزاره‌ها ممکن است یا نیست (ن.ک: همان). شهید سید محمدباقر صدر علاوه بر اینکه این احتمال استنادش، مبنی بر اختصاص تطهیر به قذارات واقعی، را تقویت کرده، خودش نیز این اشکال را مطرح کرده که در لسان این دو آیه، کلمه «طهور» و کلمه «یطهر» در ناحیه محمول به کار رفته‌اند؛ از این رو تمسک به اطلاق آنها جایز نیست (صدر، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۳۲ و ۴۱).

از احکامی که مسئله اطلاق محمولی در استنباط آن کاربرد دارد، اثبات مشروعیت عقود به‌ویژه عقود نوپدید با استناد به روایت «الناس مسلطون علی اموالهم» است. در اینجا نیز فقیه ممکن است ابتدا با استناد به اطلاق کلمه «مسلطون» و مقتضای عموم تسلط، چنین برداشت کند که هر نوع تسلط مالک بر مال خودش مشروع است و انجام عقدهای نوپدید را مصداقی از مصادیق تسلط بر مال قلمداد کند؛ بدین ترتیب اثبات کند که هر عقد نوپدید چون مصداقی از مصادیق تسلط است، از طریق مشروعیت تسلط، مشروعیت دارد. یکی از فقیهان، این استناد را نیز با همین مانع مواجه دانسته که کلمه «مسلطون» در ناحیه محمول به کار رفته و از این جهت امکان استناد به اطلاق آن وجود ندارد (حاتری، ۱۴۲۳ق، ج ۱، ص ۲۳۶).

افزون بر این، از عموم سلطنت در این حدیث، استفاده‌های فقهی دیگری نیز شده است. برای مثال، در جایی که مالک می‌خواهد «مثل مال» خود را از مُتَلَف مطالبه کند، برخی به عموم تسلط استناد کرده و گفته‌اند مالک می‌تواند در محل تلف یا غیر آن، اصل مال یا «مثل مال» خودش را مطالبه کند. چنان‌که با استناد به عموم تسلط، به او حق داده‌اند حتی در مکانی که قیمت مال تلف‌شده بیشتر از قیمت مکان تلف باشد، نیز «مثل مال» خودش را مطالبه کند (انصاری، ۱۴۱۵ق،



ج ۳ ص ۲۲۴ و ۲۲۵). باز با استناد به همین عموم، در آغاز استدلال‌شان به مالک حق داده‌اند حتی در صورتی که یافتن مثل برای متلف خیلی پرهزینه باشد نیز «مثل مال» خودش را از او مطالبه کند. هرچند برخی از فقیهان در ادامه به وسیله اجماع، حق او را از «مطالبه مثل» به «مطالبه قیمت» تنزل داده‌اند (همان، ص ۲۳۵ و ۲۳۶). یکی از فقیهان معاصر که مسائل مختلف قاعده تسلط و روایت «الناس مسلطون علی اموالهم» را در حد مستوفایی تحلیل کرده، اصل این تعبیر را پذیرفته که «مسلطون» عمومیت دارد و هیچ اشاره‌ای به اختلافات موجود در امکان حمل الفاظ مطلق محمولی بر عموم نکرده است (علیدوست، ۱۳۹۸ش، ص ۲۹-۱۰۰).

۲. اقوال و دیدگاه‌ها

در میان فقیهانی که از این موضوع بحث کرده‌اند، سه قول دیده می‌شود:

قول نخست: یکسان بودن اطلاق موضوعی و محمولی

محقق عراقی در موارد متعددی تصریح کرده است که از محمول گزاره شرعی اطلاق می‌گیرد (عراقی، ۱۴۲۰ق، ج ۲، ص ۳۳۵ و عراقی، ۱۳۶۳ش، ص ۱۷۲). آیت‌الله سید علی بهبهانی نیز در مباحث اصولی مطلق و مقید تصریح می‌کند که فرقی بین اطلاق در محمول و اطلاق در موضوع وجود ندارد (بهبهانی، بی‌تا، ص ۱۸۸).

در جانبداری از این دیدگاه گفته شده است که به‌طور کلی مولا یا در مقام اهمال و اجمال است و یا در مقام بیان؛ اگر در مقام اهمال و اجمال باشد، نه برای موضوع اطلاق منعقد خواهد شد نه برای محمول، و اگر در مقام بیان باشد و دیگر مقدمات حکمت نیز موجود باشد، هم برای موضوع اطلاق منعقد می‌شود و هم برای محمول؛ چون وقتی گوینده در مقام بیان باشد، دیگر بین موضوع و محمول تفاوتی وجود ندارد؛ برای مثال، وقتی مقدمات حکمت وجود داشته باشد و متکلم بگوید: «اکرم عالما» هم برای «عالم» که موضوع است اطلاق تشکیل می‌شود و هم برای «اکرام» که متعلق حکم و در نتیجه در ناحیه محمول است، اطلاق تشکیل می‌شود و هر دو اطلاق بر عموم بدلی دلالت می‌کنند. متفاهم عرفی نیز چنین است که مکلف هر عالمی را که اکرام کند، کافی است و هر نوعی از اکرام را که انجام بدهد، کافی است (منتظری، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۴۵۲ و ۴۵۳ و ۴۶۵).

نکته دیگر در جانبداری از اطلاق محمولی این است که محمول از آن جهت که محمول است، منافاتی با مطلق بودن و حمل شدن بر معنای عموم، ندارد؛ اگر در پاره‌ای از موارد،



اطلاق برای محمول منعقد نمی‌شود، به خاطر این است که لفظ به کاررفته، در محمول شرایط اطلاق را ندارد. برای مثال، در گزاره «زید عالم» محمول شرایط انعقاد اطلاق را ندارد، اما در گزاره «زید عالم» محمول شرایط انعقاد اطلاق را دارد (حسینی طهرانی، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۶۷).

قول دوم: اختصاص اطلاق به موضوعات

شهید سید محمدباقر صدر که گویا آغازگر این سخن است، معتقد است بر اساس متفاهم عرفی، محمول در گزاره‌های فقهی همواره بر صرف الوجود دلالت می‌کند و هرگز نمی‌تواند اطلاق و شمول داشته باشد (صدر ۴۰۸ق، ج ۱، ص ۳۲ و ۴۱). اما موضوع گزاره‌های فقهی پیش از تعلق حکم، مفروض الوجود انگاشته شده‌اند و از این رو تعدد و تکثر می‌یابد. از منظر شهید صدر در «اکرام العالم»، از شما خواسته نمی‌شود که عالم را اول ایجاد کنید و سپس او را اکرام کنید، بلکه عالم مفروض الوجود انگاشته می‌شود و از شما خواسته می‌شود که برای او اکرام را محقق کنید. بنابراین شارع در اینجا صرف تحقق و ایجاد اکرام را خواسته و از این رو اطلاق اکرام، یک اطلاق صرف الوجودی است، نه اطلاق شمولی یا بدلی (هاشمی شاهرودی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۱۲۲ و ۱۲۳). شهید صدر در جای دیگری گفته است اصل در اطلاق اطلاق شمولی است. با این وصف، متکلم وقتی «اکرام العالم» را می‌گوید، اطلاق در ناحیه «العالم»، اطلاق شمولی است و در ناحیه «اکرام» نیز اطلاق اقتضای شمولی بودن را دارد، اما طلب به همان اولین وجود اکرام مقید شده است و وجودهای دوم و سوم و... را دربر نمی‌گیرد (صدر، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۱۰۰). بر اساس بیان دوم شهید صدر، در محمول اقتضای اطلاق وجود دارد، اما این اقتضا با مانع مواجه شده است؛ اما بیان اول ایشان از این جهت گویایی کافی ندارد.

شهید صدر این دیدگاه خود را در مبحث مفهوم شرط، نیز توضیح داده است. در دانش اصول برای اثبات اینکه در قضایای شرطیه آنچه معلق می‌شود شخص حکم نیست، بلکه سنخ حکم است، به اطلاق جمله شرطیه استدلال شده است. شهید صدر برای نقد این استدلال، اطلاق را به دو گونه تقسیم کرده است: اطلاق به نحو مطلق الوجود (اطلاق استغراقی) و اطلاق به نحو صرف الوجود. ایشان برای توضیح اطلاق صرف الوجود آورده است که در این نوع از اطلاق، اطلاق با همان اولین وجودی که محقق می‌شود، مساوق است. بنابراین هیچ‌گونه شمول و استغراق و عمومیتی در آن وجود ندارد (عبدالساتر، ۱۴۱۷ق، ج ۶، ص ۶۸۶ و ۵۸۷). در قضایای شرطیه، جمله شرطیه در حکم موضوع و جمله جواب شرط در حکم محمول است. از



همین رو است که شهید صدر دقیقاً همان تبیینی را که در اطلاق‌های محمولی دارد، برای اطلاق جمله جواب شرط نیز بیان می‌کند تا نشان دهد که از اطلاق جمله جواب شرط که همان اطلاق محمولی است، عمومیت قابل برداشت نیست.

در تبیین محقق خوبی برای اطلاق، خواسته یا ناخواسته بحث ایشان بر روی اطلاق موضوعات متمرکز شده و اطلاق محمولات مسکوت مانده، اما تصریح نشده است که اطلاق محمولات از محل بحث خارج است یا خارج نیست (واعظ حسینی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۵۹۲). اگر بنا را بر این بگذاریم که مسکوت نهادن اطلاق محمولی از سوی محقق خوبی با توجه و عامدانه انجام شده، شاید بتوان قول دوم را به ایشان نیز نسبت داد.

۳. نقد اقوال

پیش از پرداختن به قول مختار، نگاهی نقادانه به استدلال‌های طرفین نزاع ضروری است. در جانب‌داری از دیدگاهی که اطلاق محمولی را قبول دارد، گفته شده است که اگر مولا در مقام اهمال و اجمال باشد، هیچ اطلاقی وجود ندارد و اگر در مقام بیان باشد و مانعی نیز وجود نداشته باشد، اطلاقی نسبت به هر دو جزء قضیه (موضوع و محمول) منعقد می‌شود (منتظری، ۱۴۰۹ق؛ ج ۱، ص ۴۶۵).

ظاهر این سخن آن است که در مقام بیان بودن یا نبودن نسبت به موضوع و محمول یک چیز است. به عبارت دیگر، فرض این دیدگاه این است که اگر مولا در مقام بیان باشد، دیگر نسبت به همه قیده‌های محتمل مرتبط با موضوع و همه قیده‌های محتمل مرتبط با محمول در مقام بیان است، و اگر هم در مقام بیان نباشد، دیگر نسبت به هیچ کدام در مقام بیان نیست! این برداشت از مقوله «در مقام بیان بودن»، اگر واقعا مراد نویسنده بوده باشد، برداشت درستی به نظر نمی‌رسد؛ چون در مقام بیان بودن چیزی نیست که برای هر دو جزء قضیه (موضوع و محمول) یا محقق بشود یا محقق نشود. چنان‌که شیخ اعظم انصاری (کلاتری، ۱۳۸۳ش، ج ۲، ص ۲۶۷) و محققان پس از او (خراسانی، ۱۳۸۹ش، ج ۱، ص ۳۴۶) نیز تذکر داده‌اند که در مقام بیان بودن گاه یک امر مطلق نیست و تنها در صورتی می‌توان در مقام بیان بودن را از جهتی به جهت دیگر سرایت داد که در بین آن دو جهت ملازمه‌ای برقرار باشد. در اینجا نیز غالباً (بلکه شاید همواره) ماهیت گزاره و مسئله فقیه به‌گونه‌ای است که فقیه می‌خواهد در ناحیه موضوع از یک سو و در ناحیه محمول از سوی دیگر به اطلاق تمسک کند؛ بنابراین این گمان که اگر متکلم در مقام بیان



باشد، نسبت به «همه قیود هر دو جزء قضیه» اطلاق منعقد می‌شود، سخنی پذیرفتنی نیست. نکته قابل توجه، در نقد سخن شهید صدر این است که ایشان دو دلیل برای ادعای عدم انعقاد اطلاق در ناحیه محمول اقامه کرده است: یک دلیل وجدانی و یک دلیل تحلیلی. در دلیل وجدانی جملاتی همانند «الشیخ المفید عالم» را برای مثال آورده تا با ارجاع مسئله به وجدان خواننده به او چنین القا کند که در مثال مذکور، کلمه «عالم» نمی‌تواند اطلاق داشته باشد. در نقد این دلیل وجدانی باید توجه کرد که کلمه «عالم» به کاررفته در ناحیه محمول این گزاره، یک اسم نکره است و اصلاً از الفاظ اطلاق نیست تا از انعقاد یا عدم انعقاد اطلاق برای آن سخن به میان آید. به بیان دیگر، این کلمه حتی اگر در ناحیه موضوع گزاره هم به کار رفته بود، برایش اطلاق منعقد نمی‌شد؛ بنابراین ایشان در دلیل وجدانی باید مثالی را ذکر می‌کردند که شرایط اولیه اطلاق در آن وجود داشته باشد.

در دلیل تحلیلی شهید صدر نیز دو چیز مفروض انگاشته شده است: فرض اول اینکه که بین مفروض الوجود انگاشتن یک ماهیت (در ناحیه موضوع) و امکان حمل آن بر معنای عموم، ملازمه وجود دارد؛ فرض دوم آنکه هر گاه صرف تحقق یک ماهیت طلب می‌شود، امکان حمل آن ماهیت بر اطلاق وجود ندارد. همین سخن دوم شهید صدر خود نیازمند بررسی است؛ باید معلوم شود که از منظر ایشان اگر در جمله‌ای قرینه گویاتری (مانند تناسب حکم و موضوع) یافت شد و نشان داد که متکلم در ناحیه محمول نیز اطلاق و عموم را قصد کرده است، باز هم ایشان انعقاد اطلاق را رد می‌کنند؟ به عبارت دیگر، باید معلوم شود که ایشان انعقاد اطلاق محمولی را به خاطر نبود مقتضی قبول ندارد یا به خاطر وجود مانع؟ اگر به خاطر نبود مقتضی، آن را رد کرده باشد، در جاهایی که مقتضی خاصی (مانند تناسب حکم و موضوع) یافت شد، باید آن را قبول کند؛ اما اگر به خاطر وجود مانع آن را رد کرده باشد، در هیچ جای دیگری نیز قبول نخواهد کرد. طبعاً استدلالی که ایشان اقامه می‌کند نیز باید با همین نحوه ادعا تناسب داشته باشد.

۴. دیدگاه مختار

لازم است پیش از بررسی دقیق اطلاق محمولی نگاهی گذرا به سیر تطوّر تاریخی دیدگاه‌های اصولی در مسئله حمل الفاظ مطلق بر معنای عموم بیندازیم.

۴-۱. سیر تاریخی مسئله اطلاق

حمل الفاظ مطلق بر معنای عموم، از دغدغه‌های فقیهان و اصولیان امامیه بوده است. تا زمان



صاحب معالم، اصولیان ما به این نتیجه رسیده بودند که چون در گزاره‌های شرعی برای «مفرد معرّف به الف و لام»، فرد معهودی که الف و لام را بر آن حمل کنیم غالباً وجود ندارد، باید مفرد معرّف را بر معنای عموم حمل کرد. محقق بهبهانی معتقد بود اسم نکره در سیاق اثبات، یک ظهور بدوی در معنای عموم بدلی دارد، اما این عموم بدوی را منصرف به افراد شایع خودش می‌دانست. وی تصریح می‌کند که حتی اگر قرینه‌ای یافت شود که دلالت کند چنین لفظی دال بر عموم استغراقی است، باز صرفاً در افراد شایع خود، استغراق خواهد داشت. علامه بهبهانی اسم مفرد معرّف به الف و لام را نیز در سیاق نفی و اثبات دالّ بر عموم می‌دانست؛ اما معتقد بود این عموم اگر منصرف به افراد شایع بشود، عموم در افراد شائع (عموم عرفی) است وگرنه عموم لغوی است (وحید بهبهانی، ۱۴۱۵ق، ص ۱۸۹ تا ۱۹۱). او با بیان واضح‌تر دیدگاه خود در الفوائد الجدیدة، برای حمل الفاظ مطلق بر معنای عموم دو شرط گذاشت: (۱) فرد شایعی برای آن لفظ وجود نداشته باشد (وگرنه منصرف به همان فرد شایع خواهد بود)؛ (۲) گوینده در مقام بیان باشد (هرچند این مطلب را با تعبیر دیگری بیان می‌کرد) (همان، ص ۳۶۱).

محقق نراقی در نقد دیدگاه‌های قبل از خودش معتقد بود که در این دیدگاه‌ها، معیار حمل الفاظ مطلق بر معنای عموم «فایده داشتن کلام» است؛ یعنی این دیدگاه‌ها کلام را تا وقتی که فرد شایعی وجود داشته باشد، بر همان فرد شایع، حمل می‌کنند و در جایی که فرد شایعی نباشد، برای اینکه کلام خالی از فایده نشود، ناگزیر بر معنای عموم حمل می‌کنند. وی معتقد بود دیدگاه بهبهانی و دیدگاه صاحب معالم، دو بیان مختلف از یک واقعیت هستند.

در دیدگاه متفاوت نراقی حمل الفاظ مطلق بر معنای عموم، از معیار دیگری به نام «تعلق حکم به طبیعت موضوع» تبعیت می‌کند. در نگاه او، حکم به طبیعت موضوع تعلق گرفته و طبیعت موضوع هم در ضمن جمیع افراد محقق شده است. او معتقد بود الفاظ مطلق باید بر معنای عموم حمل شوند، مگر آنکه اثبات شود در لسان دلیل حکم به طبیعت موضوع تعلق نگرفته بلکه در صدد بیان چیز دیگری است (نراقی، ۱۴۱۷ق، ص ۷۵۳ و ۷۵۴).

شیخ اعظم انصاری مسائلی همانند «حمل مفرد معرّف به الف و لام بر عموم» را شایسته وقت گذاشتن نمی‌دانست (کلاتری، ۱۳۸۳ش، ج ۲، ص ۱۲۹). شاید این سخن ایشان تعریضی به استادش شریف العلماء باشد که نحوه حمل الفاظ مطلق بر عموم را در هر یک از مفرد معرف به الف و لام و مفرد مضاف و مفرد متون به صورت جداگانه بررسی کرده بود (موسوی قزوینی، ۱۳۷۱ق، ص ۱۹۵ و ۱۹۸). با این حال شیخ انصاری از دیدگاه استادش نراقی اعراض کرده و با پیروی



از دیدگاه وحید بهبهانی، حمل الفاظ مطلق بر معنای عموم را مشروط به دو شرط دانست: عدم انصراف و در مقام بیان بودن. البته شیخ انصاری عدم انصراف را بازپژوهی کرده و انواع انصراف را با دقتی بیشتر از بیان وحید بهبهانی تبیین کرد (کلاتری ۱۳۸۳ ش، ج ۲، ص ۲۶۳ تا ۲۶۸). سرانجام محقق خراسانی در کفایة الاصول با بازپژوهی مسئله حمل الفاظ مطلق بر معنای عموم، آن را مشروط به این سه شرط کرد: در مقام بیان بودن متکلم، انتفای هر قرینه‌ای که موجب تعیین شود و انتفای قدر متیقن در مقام تخاطب و در نهایت انصراف را نیز مانع از انعقاد اطلاق دانست (خراسانی، ۱۴۳۵ ق، ج ۱، ص ۳۴۳ تا ۳۴۷).

پس از محقق خراسانی، محقق حائری نظریه حمل الفاظ مطلق بر معنای عموم از طریق مقدمات حکمت را به چالش کشید و ریشه اصلی اطلاق را به اراده استعمالی متکلم در تعلق حکم به طبیعت موضوع برگرداند و با اصل عقلایی مطابقت اراده استعمالی با اراده جدی، آن را کامل کرد (حائری، ۱۴۱۸ ق، ص ۲۳۵). محقق داماد نیز همین دیدگاه را مطرح می‌کرد (طاهری، ۱۳۸۲ ش، ج ۱، ص ۵۰۹ و ۵۱۰).

امام خمینی نیز از همین دیدگاه تبعیت کرد، اما به جای نگاه عقلایی به نظریه اطلاق، دیدگاه عقلی بودن دلالت الفاظ مطلق را مطرح کرد. برای مثال، در قضیه «اعتق رقبه» که به صورت «یجب عتق رقبه» نیز قابل صورت‌بندی است، از منظر امام خمینی حکم وجوب عتق به ماهیت رقبه تعلق گرفته است و متکلم اگر در مقام اهمال و اجمال نباشد و در مقام بیان مقصود خودش باشد، ظاهر سخن او این است که شرط لازم و کافی برای وجوب عتق، طبیعت رقبه است. امام خمینی این نکته را درباره کلمه عتق نیز صادق می‌دانند. از منظر ایشان وقتی متکلم در مقام بیان باشد و وجوب را به طبیعت عتق متعلق کند، در این صورت همه موضوع وجوب، فقط طبیعت عتق است، نه یک قید کمتر و نه یک قید بیشتر (خمینی، ۱۴۱۵ ق، ج ۲، ص ۳۱۶) از منظر ایشان، متکلم وقتی در مقام بیان باشد، نه تنها موضوع، بلکه حتی حکم نیز اطلاق دارد (سبحانی، ۱۴۲۳ ق، ج ۲، ص ۲۵۹).

در این دیدگاه به صراحت، اطلاق و تقیید یک مسئله لفظی نیست، بلکه یک مسئله عقلی و مربوط به مقام احتجاج است؛ به عبارت دیگر، وقتی گوینده‌ای در مقام بیان، شرط لازم و کافی برای حکم را صرف موضوع (نه یک قید کمتر و نه یک قید بیشتر) قرار بدهد، در این صورت عقلاً می‌توان در برابر او احتجاج کرد که تو قیدی بیشتر از خود موضوع را از مکلف نخواسته‌ای (مرتضوی لنگرودی، ۱۳۷۶؛ ج ۴، ص ۵۱۳؛ خمینی، ۱۴۱۵ ق، ج ۲، ص ۳۱۶).



محقق نائینی نیز خود الفاظ مطلق را بر معنای عموم حمل نمی‌کرد، بلکه معنای عموم را مستفاد از نحوه تعلق حکم به موضوعش می‌دانست؛ البته باز هم برای انعقاد اطلاق، این سه مقدمه را لازم می‌دانست: (۱) موضوع قابلیت اطلاق داشته باشد؛ (۲) آنکه متکلم در مقام بیان باشد و اطلاق هم اطلاق تطفلی نباشد و (۳) آنکه قیدی ذکر نشده باشد (کاظمی، ۱۳۷۶ش، ج ۲، ص ۵۷۳ و ۵۷۴).

مشکلی که برای انعقاد اطلاق محمولی ارائه شده، همانی است که شهید صدر بیان کرده است. بر پایه یکی از تبیین‌های ایشان، در ناحیه محمول نیز مقتضی برای حمل بر اطلاق شمولی وجود دارد، ولی این مقتضی با مانع مواجه شده است. مانع نیز این است که محمول همواره مقید به قید وحدت است (صدر، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۱۰۰). دلیل شهید صدر برای این ادعا، یک دلیل وجدانی است که با مثال‌هایی مانند «اکرم العالم» و «صلّ» تلاش دارد مقید بودن محمول به قید وحدت را تبیین کند. در کنار دلیل وجدانی، از دلیل تحلیلی نیز بدین نحو استفاده می‌کند که موضوع همواره مقدر الوجود تلقی می‌شود، اما محمول مقدر الوجود محسوب نمی‌شود، بلکه مطلوبی است که مولا تحقق آن را طلب کرده است. یکی از فقیهان در مقام تبیین دیدگاه شهید صدر، این مقید شدن را به «قدر متیقن در مقام مخاطب» نیز نسبت داده است (بحرانی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۲۰).

۴-۲. بررسی دو استدلال شهید صدر

استدلال وجدانی: (استدلال اول) شهید صدر زمانی پذیرفتنی است که ایشان همه گونه‌های محمولی را بررسی وجدانی کند و مانع اطلاق محمولی را در همه آنها بالوجدان عیان کند. در حالی که ایشان فقط به جملائی مانند «الشیخ المفید عالم» استناد می‌کند که در آنها محمول (عالم) از جنس مفرد نکره است و اصلاً از الفاظ مطلق نیست تا کسی بخواهد ادعای انعقاد اطلاق را درباره آن مطرح کند. برای قابل قبول شدن این تبیین وجدانی کلماتی چون «العالم» در گزاره‌هایی مانند «الشیخ المفید العالم» و کلماتی مانند «اکرم» در «اکرم العالم» نیز باید بررسی وجدانی می‌شد. با این حساب، استدلال وجدانی ایشان اولاً در گزاره‌ای مطرح شده که به خاطر نکره بودن محمول از دایره الفاظ مطلق خارج است و ثانیاً در همه انواع گزاره‌ها مطرح نشده است.

در استدلال دوم شهید صدر نیز چون محمول مقدر الوجود انگاشته نشده، امکان انعقاد اطلاق برای محمول وجود ندارد. ممکن است جناب ایشان این استدلال را تنها برای



جمله‌های انشائی طلبی به کار گرفته باشند. در این صورت، با توجه به اینکه مخالفت با اطلاق محمولی را در گزاره‌های اخباری و انشائی مطرح می‌کند، دلیل تحلیلی ایشان اخص از مدعای ایشان خواهد بود؛ ولی اگر این استدلال را برای جمله‌های اخباری و انشائی به کار گرفته باشد، استدلال‌شان با یک پاسخ نقضی و یک پاسخ حلی مواجه خواهد شد.

برای نقد نقضی این استدلال می‌توان به جملاتی استناد کرد که در آنها اطلاق به صورت نسبی برای محمول است. برای مثال، در آیه *﴿أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا﴾* چنان‌که قرینه حالی، به‌ویژه شأن نزول آیه نشان می‌دهد، خداوند مطهریت از حدث و مطهریت از خبث هر دو را اراده کرده است؛ یعنی برای کلمه طهور، اطلاق نسبت به مطهر بودن از حدث و خبث، منعقد شده است.

در نقد حلی این استدلال، باید در ابتدا توجه کرد که ایشان در استدلال می‌خواهد امکان ذاتی انعقاد اطلاق را نفی کند یا امکان وقوعی آن را؟ اگر منظور از «عدم امکان انعقاد اطلاق محمولی» عدم امکان ذاتی باشد، استدلال ایشان برای اثبات این ادعا کافی نیست، و اگر منظور عدم امکان وقوعی باشد، فقط در جاهایی پذیرفتنی است که قرینه‌ای بر خلاف آن وجود نداشته باشد.

به دیگر بیان، اگر منظور شهیدصدر این باشد که چنین اطلاقی امکان ذاتی ندارد و عدم برای آن ضرورت دارد، با این استدلال‌ها نمی‌توان آن را اثبات کرد؛ چون صرف اینکه مولا معمولاً در هنگام طلب، حکم یا متعلق حکم را به‌نحو واحد (نه به‌نحو متکثر و شمولی) طلب می‌کند، نمی‌تواند عدم ضروری را اثبات کند. اگر هم منظورشان این باشد که قدر متیقن در مقام بیان این است که مولا یک بار انجام شدن (نه شمول) را طلب کرده، نمی‌توان انعقاد اطلاق را به‌نحو سالبه کلیه رد کرد؛ چراکه اگر در گزاره‌ای قرینه بر شمول یافت شد، می‌توان انعقاد اطلاق را پذیرفت.

بنابراین مقتضی برای انعقاد اطلاق محمولی وجود دارد و وجود مانع دائمی هم پذیرفتنی نیست، بلکه هر فقهی طبق مبنایی که خودش در ضابطه حمل الفاظ مطلق بر معنای عموم اتخاذ کرده، باید محمول گزاره را بررسی کند و ببیند آیا محمول گزاره، شرایط لازم برای حمل شدن بر معنای اطلاق شمولی را دارد یا ندارد؟

۵. تعارض اطلاق محمولی با اطلاق موضوعی

با فرض پذیرش اطلاق محمولی یکی از مشکلات، احتمال وقوع تعارض بین اطلاق محمولی و



اطلاق موضوعی خواهد بود. تعارض بین این دو اطلاق به دو صورت متصور است: الف) گاه یک گزاره داریم که اطلاق موضوعی اش با اطلاق محمولی خودش تعارض دارد؛ ب) گاهی نیز اطلاق موضوعی یک گزاره با اطلاق محمولی گزاره دیگری تعارض می‌یابد.

یکی از نمونه‌های نوع اول از تعارض، فرع احیای اراضی موات است. فرض کنید کسی زمینی را احیا کند؛ سپس از آن اعراض کند تا زمین دوباره به زمین موات تبدیل بشود. اگر پس از مدتی احیاکننده دیگری پیدا شد و همین زمین را دوباره احیا کرد، آیا زمین متعلق به احیاکننده دوم است؟

در روایت «من أحيى أرضاً فهي له»، اگر اطلاق محمولی را پذیرفته باشیم، دو اطلاق وجود دارد که یکی از آنها اطلاق افرادی و دیگری اطلاق زمانی است: الف) اطلاق در «من» موصول که بر اساس آن هر فردی که احیا بکند، چه احیاکننده اول باشد و چه احیاکننده دوم، باید زمین را تملک بکند (اطلاق افرادی). ب) اطلاق در عبارت «فهي له» که بر اساس این اطلاق، احیاکننده اول که زمین را احیا کرده مالک آن است (فهی له)، چه در آینده احیاکننده دیگری احیا بکند و چه احیا نکند (اطلاق زمانی). مقتضای این اطلاق آن است که وقتی احیاکننده دوم زمین را احیا بکند زمین مانند گذشته در ملکیت احیا کننده اول باقی بماند و لازمه این امر آن است که زمین به ملکیت احیاکننده دوم درنیاید. دو اطلاق گویا با هم تعارض دارند؛ چون اطلاق اول مالکیت احیاکننده دوم را تأیید می‌کند، اما اطلاق دوم آن را رد می‌کند.

به نظر می‌رسد، در چنین فرضی این دو اطلاق با مانع مواجه هستند؛ چون هر یک از دو اطلاق اگر تشکیل شود با اطلاق دیگر منافات دارد. بنابراین اگر قرینه‌ای برای تقدم یکی از این دو اطلاق بر دیگری در مقام یا کلام یافت شد که بر اساس قرینه عمل می‌شود وگرنه باید گفت هیچ یک از اطلاق‌ها منعقد نمی‌شود؛ چراکه هر یک از دو اطلاق با مانع مواجه است.

یکی از نمونه‌های نوع دوم از تعارض، مسئله یک بار یا دو بار شستن بول صبی است که در این دو روایت حسین بن ابی‌العلاء محقق شده است: «عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ قَالَ: ... سَأَلْتُهُ عَنِ الثُّوبِ يَصِيبُهُ الْبَوْلُ قَالَ: إِغْسِلْهُ مَرَّتَيْنِ وَسَأَلْتُهُ عَنِ الصَّبِيِّ يَبُولُ عَلَى الثُّوبِ قَالَ: يَصُبُّ عَلَيْهِ الْمَاءَ قَلِيلًا ثُمَّ يَعْصِرُهُ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۳، ص ۵۵).

مفروض این است که از این روایت، این دو گزاره برداشت می‌شود: الف) «إِغْسِلِ الثُّوبَ مِنَ الْبَوْلِ مَرَّتَيْنِ» ب) «إِغْسِلِ الثُّوبَ مِنَ الْبَوْلِ» در ناحیه موضوع قرار گرفته، نسبت به بول صبی و غیرصبی مطلق است و اقتضای اطلاق موضوع آن است که



«بول صبی نیز دو بار شستن لازم باشد». اما در گزاره دوم، «إِغْسِلْ» که در ناحیه محمول قرار گرفته، نسبت به یک بار شستن یا دو بار شستن مطلق است (شستشو واجب است چه یک بار چه دو بار؛ اقتضای این اطلاق محمولی آن است که «در بول صبی یک بار شستن کافی باشد»). این تعارض را شهید صدر^{ره} در مباحث اصولی خود بررسی کرده است (عبدالساتر، ۱۴۱۷ق، ج ۷، ص ۳۸۲ تا ۳۸۶).

در چنین فرضی اگر اطلاق‌ها، هر دو در یک کلام به کار رفته باشند و فاصله آنها از یکدیگر نیز به گونه‌ای باشد که هر کدام مانع از انعقاد ظهور اطلاق برای دیگری شود، باز هم هیچ یک از دو اطلاق منعقد نمی‌شود. اما اگر هر یک از اطلاق‌ها در کلام جداگانه‌ای منعقد شده باشد، به طوری که بتوان هر یک از آنها را دلیل مستقلی دانست که ظهور اطلاق‌اش فی نفسه منعقد شده، در این صورت باید قواعد تعارض را بین دو دلیل اجرا کرد.

۶. نگاهی به اطلاق ادله ولایت فقیه

از مسائل مهمی که اطلاق محمولی در اثبات آن کاربرد دارد، مسئله ولایت عامه فقیه است. فقیهانی که در عصر غیبت، برای فقیه ولایت را به منابه یک حکم وضعی قبول دارند، گستره این حکم را نیز باید اثبات کنند. برای اثبات گستره ولایت نیز باید به همان ادله‌ای که اصل ولایت را اثبات می‌کند، مراجعه شود. برای اثبات اصل ولایت در عصر غیبت، دو راه عمده وجود دارد: یکی استناد به دلیل عقل یا ملازمات فقهی، و دیگری استناد به روایات خاص. ناگزیر باید به برخی از روایات خاصی که بر اصل ولایت فقیه و گستره آن در عصر غیبت دلالت دارد اشاره کنیم:

برای مثال، در روایت نبوی آمده است که: «اللهم ارحم خلفائی». از ایشان پرسیده شد: خلفای شما چه کسانی هستند؟ ایشان پاسخ دادند: «الَّذِينَ يَأْتُونَ مِنْ بَعْدِي يَرْوُونَ حَدِيثِي وَ سُنَّتِي» (ابن بابویه، ۱۴۱۳ق، ج ۴، ص ۴۲۰). برای اثبات ولایت فقیه به همین روایت استناد شده است. اینک برای کشف گستره ولایت نیز باید به گستره اطلاق کلمه «خلفاء» در این روایت مراجعه کرد. اگر این خلافت، مطلق و فراگیر باشد، می‌توان جانشینی فقیه را در همه امور اثبات کرد، وگرنه باید به قدر متیقن یا مقتضای قراین محدودکننده دیگر عمل کرد. فقیهانی که اطلاق محمولی را قبول ندارند، در اینجا نمی‌توانند به اطلاق کلمه «خلفاء» استناد کنند. یکی از فقیهان با اینکه خود ولایت عامه فقیه را از طرق دیگری اثبات کرده، این روایت را به خاطر مشکل اطلاق محمولی، برای اثبات ولایت مطلقه استنادناپذیر دانسته و چنین می‌انگارد که از



این دلیل، اطلاق خلافت قابل برداشت نیست و در نهایت به این نتیجه رسیده است که این روایت به خاطر اجمالش باید بر قدر متیقنی از خلافت که همان خلافت در تعلیم و ارشاد است، حمل شود (حائری، ۱۳۹۹ق، ص ۱۵۰).

دومین دلیل استناد شده برای اثبات ولایت مطلقه فقیه در عصر غیبت، مقبوله عمر بن حنظله است. در آن روایت نیز کلمه «حاکم» در ناحیه محمول به کار رفته و زبان دلیل به این شکل صورت بندی شده است: «فإنی قد جعلته علیکم حاکماً» (کلینی، ۴۰۷ق، ج ۱، ص ۶۷). در مواجهه با این روایت، فقیهان را به سه دسته می توان تقسیم کرد: دسته نخست، برخی از محققان هستند که اصلاً به چالش ممنوعیت یا جواز اطلاق محمولی توجه نکرده و عموم این عبارت را پذیرفته و ولایت فقیه را با استناد به همین دلیل، عام دانسته اند (مجلسی، ۴۰۶ق، ج ۱۰، ص ۲۱۴). دسته دوم، فقیهانی هستند که تمسک به اطلاق محمولی را روا نمی دانند. این فقیهان برای اثبات عمومیت و اطلاق ولایت فقیه به ادله دیگری مراجعه کنند؛ چون از این روایت نیز نمی توانند اطلاق کلمه «حاکم» را برداشت کنند، بلکه باید آن را به همان قدر متیقنی حمل کنند که در مقام وجود دارد. قدر متیقن نیز بر اساس آنچه از سؤال عمر بن حنظله قابل برداشت است، حاکمیت بر امر قضا است. دسته سوم، فقیهانی هستند که تمسک به اطلاق محمولی را روا می دانند. این فقیهان اگر در گستره کلمه «حاکم» به تردید بیفتند، به راحتی می توانند به اصالة الإطلاق تمسک و آن را به هرگونه حاکمیتی حمل کنند (منتظری، ۴۰۹ق، ج ۱، ص ۴۵۱ و ۴۵۲).

سومین دلیلی که با اطلاق محمولی اش می تواند مستند ولایت فقیه باشد، توفیق امام عصر علیه السلام است «أما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها إلی رواة احادیثنا فإنهم حجتی علیکم...» (ابن بابویه، ۱۳۹۵ش، ج ۲، ص ۴۸۴). در این روایت نیز کلمه «حجتی» در ناحیه محمول گزاره قرار گرفته است. از این رو برای استناد به اطلاق آن، همان مشکل اطلاق محمولی پیش می آید. با این حال یکی از فقیهانی که در روایات قبلی قرینه عام مقدمات حکمت را برای انعقاد اطلاق محمولی کافی ندانسته، در بررسی این روایت با استناد به قرینه خاص، اطلاق کلمه «حجتی» را پذیرفته و توضیح داده است که فهم عرف از مناسبات مقام، اقتضا می کند که کلمه «حجتی» اطلاق داشته باشد (حائری، ۱۳۹۹ق، ص ۱۵۷).

محقق نراقی نیز در بسیاری از ادله ای که درباره ولایت فقیه جمع آوری کرده است، نقطه ثقل استدلال ایشان اطلاق محمولی است. وی در جمع بندی نهایی ادله نوشته است: یکی از



بدیهیاتی که هر عالم و غیرعالم آن را درک و تصدیق می‌کند این است که وقتی پیامبری در هنگام مسافرت یا وفاتش به کسی بگوید: «فلانی وارث من است، مثل خود من است، به منزله من است، خلیفه من است، امین من است، حجت من است، از سوی من حاکم شما است، در همه حوادث مرجع شما است، امور و احکامتان در دست اوست، متکفل امور امت من است». این سخن آن پیامبر به این معنا است که فلانی همه اختیارات پیامبر را درباره امت دارد به طوری که هیچ کس در این اختیارات او شکی نمی‌کند (نراقی، ۱۳۷۴ق، ص ۵۳۷).

روشن است که نراقی آشکارا از اطلاق محمولی این ادله سخن می‌گوید. این تعبیر او که «بدیهیاتی که هر عالم و غیرعالم آن را درک و تصدیق می‌کند» اشاره دارد که این برداشت با متفاهم عرفی و دلیل وجدان نیز تأیید می‌شود. اطلاق این ادله با همه بداهت‌ها در ذهن محقق نراقی، مورد تردید شیخ انصاری است. شیخ در مقام بحث از ثبوت ولایت عام برای فقیهان در عصر غیبت، با تعریض به سخن محقق نراقی، معتقد است آن ادله‌ای که تخیل شده چنین ولایتی را اثبات می‌کنند، تنها در صدد بیان وظیفه فقیه از نظر بیان احکام شرعی است (انصاری، ج ۳، ص ۵۵۷).

آیت‌الله مؤمن نیز روایاتی همانند «فانهم حجتی علیکم» را که اطلاق محمولی داشته‌اند، با همان اطلاق محمولی‌شان بر نیابت فقیه در همه شئون امام معصوم حمل کرده است: «در هر حال اینکه علماء حجت هستند، با اطلاق خودش اقتضا می‌کند که هر آنچه برای ولی امر ثابت است برای آنان نیز ثابت باشد» (مؤمن، ۱۳۲۵ق، ج ۱، ص ۴۱۴).

نتیجه‌گیری

۱. بر اساس برخی دیدگاه‌ها در محمول ادله فقهی، اطلاق منعقد نمی‌شود. ممکن است منظور مدعی این باشد که اصلاً انعقاد اطلاق در محمول گزاره‌های فقهی امکان ندارد (و مشکل در مقام مقتضی است)، چنان‌که ممکن است منظور مدعی این باشد که انعقاد اطلاق در محمول گزاره‌های فقهی امکان دارد، اما با مانع مواجه است. چنان‌که گذشت، سخن مدعی با هیچ یک از این دو احتمال، پذیرفتنی نیست و به طور کلی هر فقیه بر اساس مبنایش در تمسک به اطلاق، باید ببیند که آیا در محمول گزاره‌های فقهی شرایط اخذ به اطلاق وجود دارد یا ندارد.

۲. از سوی دیگر، مشخص شد که اگر اطلاق محمولی یک گزاره با اطلاق موضوعی همان گزاره تعارض داشته باشد، برای هیچ یک از موضوع و محمول، اطلاق نیست؛ چون هر دو با مانع مواجه هستند. البته اگر اطلاق محمولی یک دلیل با اطلاق موضوعی دلیل منفصل دیگری تعارض یابد، اطلاق هر کدام از آنها بدون هیچ مانعی منعقد خواهد شد و در بین دو دلیل قواعد



باب تعارض اجرا می‌شود.

۳. ادله‌ای که محقق نراقی نخستین بار آنها را تجمیع کرده و ولایت عامه فقیهان را از آنها استظهار کرده، لسانشان به گونه‌ای است که غالباً بدون تمسک به اطلاق محمولی به نتیجه مطلوب نمی‌رسند (هرچند در برخی از آنها حتی مخالفان اطلاق محمولی نیز توانسته‌اند نیابت عامه را برداشت کنند). مانع‌زدایی از اطلاق محمولی باعث می‌شود فقیه با تمسک به اطلاق این ادله، نیابت عامه فقیهان را به مثابه یک حکم وضعی اثبات کند.



منابع

- قرآن کریم.
۱. ابن بابویه (صدوق)، محمد بن علی (۱۳۹۵ش). اکمال الدین. تهران: اسلامیه.
 ۲. ابن بابویه (صدوق)، محمد بن علی (۱۴۱۳ق). من لایحضره الفقیه. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
 ۳. انصاری، شیخ مرتضی (۱۴۱۵ق). مکاسب. قم: کنگره بزرگداشت شیخ اعظم.
 ۴. بحرانی، محمدسند (۱۴۱۵ق). سند العروة الوثقی کتاب الطهارة. قم: صحفی.
 ۵. بهبهانی، سید علی (بی تا). مقالات حول مباحث الالفاظ. تهران: مکتبه بوذرجمهری.
 ۶. حائری سید کاظم (۱۳۹۹ق). أساس الحکومة الإسلامية. بیروت: مطبعة النیل.
 ۷. حائری سید کاظم (۱۴۲۳ق). فقه العقود. قم: مجمع اندیشه اسلامی.
 ۸. حائری، عبدالکریم (۱۴۱۸ق). درر الفوائد. قم: مؤسسة النشر الاسلامی.
 ۹. حسینی طهرانی، سید محمدحسین (۱۴۱۸ق). ولایة الفقیه فی حکومت الإسلام. بیروت: دار الحجة البيضاء.
 ۱۰. خراسانی، محمدکاظم (۱۴۳۵ق). کفایة الاصول. قم: مجمع الفکر الاسلامی.
 ۱۱. خمینی، سید روح الله (۱۴۱۵ق). مناهج الوصول. قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
 ۱۲. خوبی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۸ق). موسوعة الإمام الخوئی. قم: مؤسسه احیاء آثار الامام الخوئی.
 ۱۳. سبحانی، جعفر (مقرر) (۱۴۲۳ق). تهذیب الاصول. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
 ۱۴. صدر، سید محمدباقر (۱۴۱۸ق). دروس فی علم الاصول. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
 ۱۵. صدر، سید محمدباقر (۱۴۰۸ق). بحوث فی شرح العروة الوثقی، قم: مجمع الشهداء آیة الله الصدر.
 ۱۶. طاهری، سیدجلال الدین (۱۳۸۲ش). المحاضرات. اصفهان: مبارک.
 ۱۷. عبدالساتر، حسن (۱۴۱۷ق). بحوث فی علم الاصول. بیروت: الدار الاسلامیة.
 ۱۸. عراقی، آقا ضیاء الدین (۱۳۶۳ش). تحریر الاصول. قم: مهر.
 ۱۹. عراقی، آقا ضیاء الدین (۱۴۲۰ق). مقالات الاصول. قم: مجمع الفکر الاسلامی.
 ۲۰. غلیدوست، ابوالقاسم (۱۳۹۸ش). فقه و حقوق قرادادها ادله عام روایی. تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
 ۲۱. کاظمی، محمدعلی (مقرر) (۱۳۷۶ش). فوائد الاصول. قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
 ۲۲. کلانتری، ابوالقاسم (مقرر) (۱۳۸۳). مطارح الانظار. قم: مجمع الفکر الاسلامی.
 ۲۳. کلینی، محمدبن یعقوب (۱۴۰۷ق). الکافی. تهران: الاسلامیة.
 ۲۴. مجلسی، محمدتقی (۱۴۰۶ق). روضة المتقین. قم: مؤسسه فرهنگی کوشانپور.
 ۲۵. مرتضوی لنگرودی، محمدحسن (۱۳۷۶ش). جواهر الاصول. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
 ۲۶. منتظری، حسینعلی (۱۴۰۹ق). دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الإسلامية. قم: نشر تفکر.
 ۲۷. مؤمن، محمد (۱۴۲۵ق). الولاية الالهية الاسلامية أو الحکومة الاسلامية. قم: دفتر انتشارات اسلامی.



۲۷. موسوی قزوینی، سید ابراهیم (مقرر) (۱۳۷۱ق). ضوابط الاصول. قم: مؤلف.
۲۸. نراقی، احمد (۱۴۱۷ق). عوائد الايام. قم: انتشارات دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم.
۲۹. واعظ حسینی، محمدسرور (مقرر) (۱۴۱۷ق). مصباح الاصول. قم: مكتبة الداوری.
۳۰. وحید بهبهانی، محمدباقر (۱۴۱۵ق). الفوائد الحائزیه. قم: مجمع الفكر الاسلامی.
۳۱. هاشمی شاهرودی (مقرر) (۱۴۱۷ق). بحوث فی علم الاصول. قم: مؤسسة دائرة المعارف.